

مقایسه چهار لیلی در چهار منظومه
از نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی، کاتبی شیرازی
و دیوان غزلی منسوب به مجنون

دکتر مهین دخت صدیقیان

در بیشتر منابع و مآخذ، لیلی و مجنون یک داستانی عربی ذکر شده است. این ندیم در کتاب الفهرست^۱ در زیر نام عاشقانی که در دوران جاهلیت عشقبازها داشته اند و درباره آنان تألیفاتی شده است، کتاب مجنون و لیلی را نام می برد. نظامی در لیلی و مجنون خود چند بار اشاره می کند که این داستان ریشه تازی دارد:

تاریخ نویس عشقبازی گوید ز نوشته های تازی ...

* * *

آوازه روانه شد به هر بوم شد در عرب این فسانه معلوم

سعدی می گوید:

اگر عداوت و جنگ است در میان عرب میان لیلی و مجنون محبت است و صفاست
در این مقاله، ویژگیهای لیلی در چهار منظومه باهم مقایسه شده است و

خطوط اصلی آن چون طرز آشنایی عاشق و معشوق، توصیف روی و موی لیلی و جای او در جایگاه عشق، وجود رقیب از سوی عاشق یا معشوق، عذرا ماندن معشوق، مرگ و سرانجام عشق در آن چهار منظومه آورده شده است.

آنچه مسلم است لیلی و مجنون نظامی سرمشق و الگوی آن سه بوده است و وقتی شاعری چون کاتبی شیرازی خود مطلبی بر داستان می افزاید، باز آن افزوده را هم به نظامی نسبت می دهد، گویی همه آنان به استادی نظامی اعتراف دارند و با اینهمه از کار او نظیره سازی کرده و طبع خویش را آزموده اند. امری که در میان قدما معمول و مرسوم بوده است. جامی، بهارستان و قانعی، پریشان خود را از روی گلستان سعدی ساخته اند. خسرو و شیرین های بسیاری از روی شیرین و خسرو نظامی ساخته شده است و امری که در ادب امروز ناپسند می نماید و تأکید پیوسته به ابتکار و نوآوری است.

لیلی از زبان نظامی^۲

سرد فتر آیت نکویی	شاهنشاه ملک خوبرویی
فهرست جمال هفت پرگار	از هفت خلیفه جامگی خوار
محراب نماز بت پرستان	قنديل سرای و شمع بستان
آفت نرسیده دختری خوب	چون عقل به نام نیک منسوب
آهو چشمی که هر زمانی	کشتی به کرشمه ای جهانی
زلفش چو شبنم، رخس چو باغی	یامشعله ای به چنگ راغی
کوچک دهنی بزرگ سایه	چون تنگ شکر، فراخ مایه
محبوبه بیت زندگانی	شه بیت قصیده جوانی
در هر دلی از هواش میلی	گیسوش چو لیل و نام لیلی

لیلی ساخته نظامی محافظه کار و ترسو است و با آنکه عاشق می نماید چون عاقلان، سنجیده عمل می کند، وقتی پدر می خواهد او را به همسری ابن سلام در آورد، نیم صدایی هم به اعتراض بر نمی دارد و از عشقی که به قیس مجنون شده در سودای خود دارد، کلمه ای بر زبان نمی آورد.

اما با آنکه شوهر می‌کند، دوشیزه می‌ماند. اصلی که در تمام منظومه‌های عاشقانه فارسی چون یک اصل حفظ می‌شود. ویس در ویس و رامین و زلیخا در داستانهای یوسف و زلیخا با آنکه هر دو همسرانی شهوتران دارند، به یاری قدرتهای غیبی تا وصال عاشق واقعی، باکره می‌مانند. سوز و گداز لیلی را در خانه شوهر هیچ کس نمی‌بیند. او با دل خونین پیوسته لب خندان دارد.

چون شمع به خنده رخ برافروخت خندید و به زیر خنده می‌سوخت
 و وقتی ابن سلام، شوی او می‌میرد، به رسم عرب که زنان شوهر مرده باید دو سال در خانه بمانند و کسی روی و مویشان را نبیند، چنین می‌کند و در سوگ شوی مرده، نوحه و شیونی تماشایی دارد. به نام شوی می‌سراید و به یاد عاشق می‌گردد:
 اشک از پی دوست دانه می‌کرد شوی شده را بهانه می‌کرد
 شویش ز برون پوست بودی مغزش همه دوست دوست بودی
 پاکدامنی لیلی همچون شیرین از سوی سراینده‌اش با دقت پاس داشته می‌شود و نظامی که ویس را الگوی بدنامی یک معشوق می‌داند و بارها و بارها در منظومه خسرو و شیرین به این نکته اشاره دارد، می‌کوشد آفریده‌های او بی‌پروایی و جسارت را از ویس نیاموزند و خود درس طعمه و دام به آنان می‌دهد تا عاشقان را به همسری درآورند. به هر حال مجنون را که در عشق از خسرو پاکبازتر است و خود با جسم و تن بیگانه است، آسانتر رام می‌کند.
 لیلی در سرتاسر دوران عشق افسانه شده‌اش، تنها چند پیام و نامه برای مجنون می‌فرستد و یک دو دیدار بسیار محجوبانه با او دارد. در اولین دیدار، در ده قدمی پشت سر مجنون می‌ایستد و می‌گوید:

زین گونه که شمع می‌فروزم گریپیشترک روم بسوزم
 زین پیش قدم زدن هلاک است در مذهب عشق عیناک است
 او نیز که عاشق تمام است زین پیش غرض بر او حرام است
 و از مجنون می‌خواهد بیتی که چند از عاشقانه‌هایش توسط قاصد برای او بفرستد

و پیامهای لیلی نیز همه توسط پیام آوری به مجنون داده می شود. یک بار که قاصد لیلی به فرموده خود او مجنون را می آزماید، از او می پرسد، آیا می خواهی یار نزد تو آید و در کنارت بنشیند؟ مجنون پاسخ می دهد:

گفتا مکن ای سلیم دل مسرد پیرا من این حدیث ناورد
چون من شده ام به بوی می مست می را نتوان گرفت بر دست
و نظامی چون خانه عشق آنها را آباد می خواهد، آن دورا پیوسته دور از هم
نگه می دارد و جام وصل در دست، آنها را از این سوی به آن سوی می کشاند.
مجنون چنین است:

می کرد ز طبع دست کوتاه معشوقه بهانه بود در راه
ز آن کام نجست ز آن پریزاد تا خانه عشق ماند آباد
عشق لیلی برای مجنون رسنی است تا او را از چاه تن برهاند:
در چاه، تن تو جایگیرست از سلسله ایت ناگزیر است
افتاده غم درین گذرگاه بی سلسله کی برآید از چاه
آن سلسله زلف دلبران است و آن نیز به دست دیگران است
من کی بت دیگران پرستم کاؤل بت خویش را شکستم
و اینها اشاره به شوهر داشتن لیلی است.
وصف روی و موی لیلی:

توصیفات همه در حد مبالغه است و هیچ نوع ویژگی را در نظر مجسم
نمی کند. وصف گل و باغ است و هر یک مشتبه بهی برای سر و روی لیلی. شاعر
بیش از آنکه صورت لیلی را بنماید، هنر خویش را نشان می دهد. هر نوع تشبیه از
مشروط و عکس و ... در آن دیده می شود:

مه گر شکرین بود تو ماهی شه گریه دورخ بود تو شاهی
گل در قصبی و لاله در خز شیرین و رزین چو شیرۀ رز
باغ ارچه گل و کلاله دارست از عکس رخت نواله خوارست
اطلس که قبای لعل شاهی است باقرمزی رخ تو گاهی است

زابروی تو هر خمی خیالی است هر یک شب عید را هلالی است
سلطان رخت به چتر مشکین هم ملک حبش گرفت و هم چین

* *

ماهی نه چو ماه، کآفتابی بر ماه وی از قصب نقابی
سروی نه چو سرو باغ، پر بر باغی نه چو باغ خلد بی در
شیرین سخنی که چون سخن گفت بر لفظ چو آبش، آب می خفت

* *

زلف سیهش به شکل جیمی قدی چو الف، دهن چو میمی
چشمش چو دو نرگس پر از خواب رسته به کنار چشمه آب
ابروی به طاق او به هم جفت جفت آمده و به طاق می گفت
جادو منشی به دل ریودن ریحان نفسی به عطر سودن
امآقدری ز مهربانی پسذرفته نشان ناتوانی

و تمام زنان ساخته شده به دست نظامی و دیگر صنعتگران زمان همین شکل را دارند. شکلی همگانی و در همین منظومه، زینب رقیب لیلی هم به همین ترتیب و روال از زیبایی برخوردار است.

مرگ لیلی:

لیلی به این علت می میرد که مجنون از پل گذشته است و رسن گیسوی لیلی او را به متها رسانده است.

هیكل دو، ولی یکی است بنیاد چون لام و الف که لام الف باد
و در بستر مرگ راز دل به مادر باز می گوید. وصیت شورانگیز او به مادر از بخشهای زیبای منظومه است و از مایه های غنایی بسیار برخوردار است. مجنون بعد از چند روزی که از مرگ لیلی با خبر می شود بر تربت او جان می دهد و هر دو یار را در کنار هم به خاک می سپارند.

سرانجام:

این دو عاشق ناکام در آن جهان کامروا خواهند شد. زید در خواب می بیند که

دو یار در بهشت باهمند:

هر کونخورد در این جهان بر زین گونه کشد در آن جهان سر
لیلی امیر خسرو دهلوی^۲ (۶۵۱-۷۲۵)

در این مثنوی، که در همهٔ جزئیات همان است که نظامی دارد، در کلیات تفاوتی هست. نظامی لیلی را به شوهر می‌دهد و امیر خسرو برای مجنون زن می‌گیرد. یکی رقیب آن سری می‌آفریند و دیگری رقیب این سری. اما وجود رقیب در همهٔ منظومه‌های عاشقانهٔ لیلی اصل ثابت است. اصلی چون عذرا ماندن معشوقان. زن مجنون خدیجه دختر نوفل است و مجنون شب زفاف گریان می‌گریزد و لیلی مبارکبادی پر از طنز و زخم زبان برای او می‌فرستد. بی‌کم و کاست شبیه طعنه-نامه‌های شیرین وقتی که خسرو با شکر عروسی می‌کند و مجنون در این منظومه به پاکدامنی مجنون نظامی که بر سر تربیت معشوق جان می‌دهد، نیست این مجنون دست کم کالبد بیجان لیلی را در آغوش می‌گیرد و جان می‌دهد.

زیبایی لیلی را امیر خسرو و چنین توصیف می‌کند:

مشعل کش آفتاب و انجم	دیوانه کن پری و مردم
تارا جگر متاع جانها	بنیاد شکاف خان و مانها
سلطان شکر لبان آفاق	لشکر شکن شکیب عشاق
گردن زن عاقبت فروشان	تشویش ده صلاح کوشان
سر تا به قدم کرشمه و ناز	هم سرکش حسن و هم سرانداز
هم خوابهٔ لاله، گیسوانش	همشیرهٔ انگبین، دهانش
خورشید، غلام زادهٔ او	مه، داغ حبش نهادهٔ او
لیلی نامی که مه غلامش	خالش نقطی ز نقش نامش

لیلی و مجنون کاتبی شیرازی^۴ (قرن نهم)

کاتبی در پایان مثنوی ۲۱۶۰ بیتی خود که جابجا غزل هم دارد، می‌گوید:
نظامی در مقدمهٔ لیلی و مجنون گفته است که در سفری به عربستان، از سرزمینی چون دوزخ می‌گذشته است که ناگهان به شهری چون یاقوت بر خورده است که از

خوشی آب و هوا چون بهشتی بوده در دل دوزخی با خوبانی در زیبایی بمانند:
 القصه به شهر چون رسیدم این نسخه در آن دیار دیدم
 لیلی مجنون چنانکه گفتم از مردم آن زمین شنفتم
 و از قول نظامی نقل می‌کند که روندگان به من گفتند که این وادی، وادی لیلی
 و مجنون است. و توصیفات کاتبی از آن دیار و مقبره آن دو دلدار، که از تخیلات
 شاعرانه او نشأت می‌گیرد، خالی از لطفی نیست:

از تربتشان دو چشمه زاده و آن هر دو به یکدیگر فتاده
 در مقبرشان دو بید خرم پیچان شده چون دورشته باهم
 زان بادیه هر گیاه اخضر پیچان شده بر گیاه دیگر
 هر سبزه در آن چهار دیوار گل‌های دورنگ آورد بار
 هر گل که از آن گیاه روید دیوانه شده هر آنکه بوید
 هر جانوری کز آن گیاه خورد مویی شده استخوانش از درد
 عشقی که ز قید نفس پاک است چندین اثرش در آب و خاک است
 با آنکه کاتبی سفر به عربستان و وجود شهری چون بهشت و دیدن آرامگاه
 لیلی و مجنون و به دست آوردن نسخه‌ای از عشق آنان را در آن دیار به نظامی نسبت
 می‌دهد، در لیلی و مجنون نظامی چنین روایتی وجود ندارد. سخنان بی‌پایه و
 منسوب کردن امری غیر واقع به کسی، در میان گذشتگان سابقه دارد و به همین
 جهت اطمینان کردن به مدارکی از این دست، بدون داشتن شاهد و قرینه‌های دیگر
 دور از احتیاط است.

به هر حال با آنکه کاتبی نظر بر لیلی و مجنون نظامی دارد ولی لیلی که او
 می‌آفریند زبان آورتر و بسی جسورتر از لیلی‌های نظامی و امیر خسرو است و تابع
 ویزگیهای زمانه خود اوست. در اینجا وقتی مادر لیلی از قصه عشق او با خیر
 می‌شود و از مکتب بازش می‌گیرد، لیلی بیقراری آغاز می‌کند و مادر برای ترساندن
 او می‌گوید که راز رسواکننده او را با پدر در میان خواهد نهاد و لیلی لب می‌بندد و
 آرام می‌ماند. پدر لیلی که در این منظومه شاه هم هست فردی غیر تمند است؛ اما

او هنگامی از راز عشق آن دو دل‌داده آگاه می‌شود که از هر بیت و غزلی نام لیلی و مجنون به گوشها می‌رسد:

چون قصه عشق آن دو غمخوار افتاد ز خانه‌ها به بازار
 هر بیت و غزل که در جهان بود مجنونی و لیلی در آن بود
 و شاه یکرود در گذر از معبر، صدایی محزون می‌شنود و چون خوب گوش فرا
 می‌دهد باز نام لیلی و مجنون را می‌شنود و بر می‌آشوبد:

ز آن حرف خطا، شه غم آلود چون خامه بر آمدش ز سر دود
 ترسید که فاش گردد این راز آماج ترانه گردد این ساز
 بر گوهرش آورد شکستی با سنگ ملامتی ز دستی
 لیلی که در آن دو روایت فقط نقش معشوق را دارد، در این یکی جسارت یک
 عاشق را هم داراست و برخلاف آن دو لیلی که چون یک نقش در منظر می‌نشستند و
 مجنون بیچاره را به نظاره می‌نشاندند؛ در این یکی لا اقل خاکی بر سر می‌ریزد

او بر سر کوه خاک بر سر من ریخته کوه خاک بر سر
 او پای طلب زده به هر سنگ من سر زده همچو پای بر سنگ
 مجنون نظامی بارها و بارها تردید می‌کند که اصلاً لیلی از عشق او باخبر
 هست یا نه. اما لیلی در این اثر چون چند قرن بر او گذشته، صاحب آن دل و جرأت
 شده است که بعد از مرگ ابن سلام، شوهرش، مجنون را به خود بخواند و بگوید:
 باشد که دمی به هم نشینیم بی زحمت غیر، هم ببینیم
 و ساعت‌های متمادی با یکدیگر می‌نشینند و راز دل می‌گویند بی زحمت
 قاصدی، که نظامی در نزدیکترین بر خوردها نیز یک لحظه تنها رهاشان نمی‌کرد تا
 مبادا باعث حرف و سخنی برای آفریننده‌اش شود.

در اینجا لیلی را به زور و بی‌دلخواه او شوهر می‌دهند و این اجبار و ناخواهانی
 برخلاف کار نظامی، همه‌جا آشکار است. از زبان لیلی وقتی او را به خانه شوهر
 می‌برند، می‌سراید:

آن کس که به دوزخ آورندش خود می‌نرود که می‌برندش

چون مرده نه خود روان به گورم کایام همی برد به زورم
 گر ابن سلام شوی من شد دور از تو نقاب روی من شد
 او با تو کجا شود مقابل او هست به پهلو و تو در دل
 و جایی دیگر می گوید:

او مرده و گور، شوهر او همسایه نکیر و منکر او
 و ابن اسلام که خود عاشق روی لیلی است و می بیند که لیلی چون شمایی
 بی روح و روان است، قصد جان مجنون می کند:

دانست که پیش آن شمایل مجنون رمیده است مایل
 برداشت پی هلاک مجنون بر تیغ کمر چو دور گردون
 اما نمی تواند مجنون را بکشد زیرا درندگان انس گرفته با مجنون او را از هم
 می درند و وقتی خبر مرگ شوی به لیلی می رسد با دهان پر خنده چون شمع گریستن
 می گیرد و درس ریاکاری به دیگران می آموزد.
 وصف لیلی در لیلی و مجنون کاتبی:

همچنان تقلید از نظامی نظامی است و پای در جای پای او دارد:

جان داروی آب زندگانی دل گرمی آتش جوانی
 گلدسته باغ دلنوازی بتخانه کفر عشق بازی
 رونق ده نوبهار خوبی رونق شکن بهشت طوبی
 سرفتنه آفتاب رویان سر حلقه عنبرین مویان
 چشمش به ستاره راه می زد مژگانش سنان به ماه می زد
 در مو چو فلک خمی فکنده* در گردن عالمی فکنده*
 مه غالیه دان دایه او خورشید به زیر سایه او
 از نازکی کمر که او داشت گفتی که به دل خیال مو داشت
 زابرو، مژهاش کمان گشاده صد تیر به یک کمان نهاده
 باغی نشکفته گلبنش دام ماهی بنهفته، لیلیش نام
 از شگفتیهای این روایت اینکه مجنون یک بار برای دیدار یار، از چوپان

ابن سلام، شوی لیلی، درخواست می‌کند به او پوستین گوسفندی بیوشاند و همراه با گله به چادر یار برد و چوپان چنین می‌کند. وقتی چشم مجنون گوسفند شده بر لیلی می‌افتد، نعره می‌زند و بیهوش بر خاک می‌طپد و قصاب با تیغ و ساطور برای بریدن سر این گوسفند که در حال حرام شدن است می‌رسد ولی چوپان بموقع او را نجات می‌دهد و لیلی را به دیدارش می‌آورد و پس از آن همین چوپان قاصد دویار می‌شود و پیغامها می‌برد و می‌آورد و پس از او طیبی این وظیفه را عهده‌دار می‌شود.

مرگ لیلی:

در اینجا لیلی به بیماری زَرک - احتمالاً یرقان - می‌میرد:

بگرفت زَرک عنانِ جاننش بر بود ز کفِ اجلِ عنانش
آن گلبنِ نو شکفته شد زرد و آن چشمهٔ آفتاب شد سرد
لیلی بگذشت زین گذرگاه صد قافله جانِ خلق همراه

اما مجنون به همان سیاق امیر خسرو، چون از مرگ لیلی باخبر می‌شود، بر سر جنازهٔ او جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و به جای آن مجنون دل به قیامت و حشر و وصال آن سری بسته، ایمان از کف داده، می‌ترسد که یاران آن جهانی، مانع وصال او حتی در عالم دیگر باشند!

یارانت درین جهان غذار با من نگذاشتند یک بار
آنان که در آن جهانت یارند مشکل که همت به من گذارند
و می‌گوید:

زین ره که شدی تو، و ایسم من تا چشم به هم زنی، رسم من
این را می‌خواند و سر بر پای یار می‌نهد و جان می‌دهد. و جانوران محشور با او نیز همه از غم او جان می‌دهند و اهل قبیله شگفت‌زده از این ماجرا، دویار جانی را می‌شویند و کفن می‌پوشانند و آنها را رو به قبله می‌خوابانند. اما آن دویار از قبله رومی‌گردانند و رو بروی هم قرار می‌گیرند:

چون روی به قبله‌شان نهادند هم روی به یکدیگر فتادند
و آرامگاهی که برای آن دو ساخته‌اند تا ابد آباد پایدار خواهد ماند.

لیلی در سروده مجنون^۵:

چهارمین و آخرین منظومه لیلی و مجنون که نه مثنوی بل غزل است و به مجنون، عاشق لیلی نسبت داده شده است، سروده‌ای است که سراینده ناشناسی آن را به مجنون بی نصیب مانده از عشق معشوق هدیه کرده است و می‌تواند سروده هر عاشق مجنون دیگری هم باشد. ابوبکر نوالبی جمع آورنده آن است. کتاب به زبان عربی است و در جمادی الاخر سال ۱۳۱۰ هجری در بمبئی چاپ شده است. داستان لیلی و مجنون در این دیوان از قول راویان مختلف آورده شده است اما تقریباً همان است که نظامی و دیگران هم آورده‌اند، جز اینکه در اینجا لیلی، دختر عموی مجنون است و این دو یکدیگر را نه در مکتب که در میان گله‌های گوسفند می‌بینند و به یکدیگر دل می‌بازند. در اینجا لیلی آشنا به همه معارف زمان خویش است. شعر و ادب و جنگ‌های عرب را در ایام جاهلیت به کمال و تمام می‌داند. شعر بسیار در حفظ دارد و جوانان بنی عامر با او می‌نشینند و مشاعره می‌کنند.

در اینجا ویژگی‌هایی متفاوت با دیگر معشوق‌کان به لیلی نسبت داده می‌شود و او جاحظ و شهلا معرفی می‌شود. دو صفتی که عیب‌گونه است و مجنون به علت آن مورد ملامت خلق قرار می‌گیرد. چشمان برآمده و سخت خمار دارد و بعلاوه خصره است یعنی بسیار لاغر و ازس گندمگون است. به سیاهی می‌زند؛ اما مجنون همین مجموعه را دوست می‌دارد:

يقولون لیلی سوده حبشیه فلولو المسک اسود ما کان غالباً
و گردن او سخت مورد توجه و ستایش است، بلند و کشیده چون گردن غزال و لیلی چون چشم و گردن آهویی دارد، مجنون را با آهوان صحرا محشور کرده است.

* بی نوشتها

۱. الفهرست، ص ۵۴۳.
۲. نظامی گنجوی. لیلی و مجنون، (چاپ شوروی).
۳. امیر خسرو دهلوی. لیلی و مجنون، (چاپ شوروی).

۴. کانی شیرازی. لیلی و مجنون، به اهتمام کوهی کرمانی.
۵. دیوان مجنون (به زبان عربی)، جمع آوری ابوبکر نوالبی، (چاپ سنگی بمبئی).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی